

# Journal of Islamic Law Research

## پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

Application of *Uṣūl 'Amaliyyah* in Resolving Ambiguity  
Arising from the Placement of a Restriction Following  
Multiple Rulings in Legal Propositions: A Review and  
Critique of the Views of *Uṣūl al-Fiqh* Scholars

Authors: Hossein Abedini | Amir Hosein Habibollahian

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2025.247857.3722>

کاربست اصول عملیه در رفع ابهام ناشی از ورود یک قید پس از چند حکم در  
گزاره‌های قانونی؛ مرور و نقد دیدگاه اصولیون

نویسندگان: حسین عابدینی | امیرحسین حبیب‌اللهی‌یان

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2025.247857.3722>



Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.

**Application of *Uṣūl ‘Amaliyyah*  
in Resolving Ambiguity Arising from the  
Placement of a Restriction Following Multiple Rulings  
in Legal Propositions:  
A Review and Critique of the Views of *Uṣūl al-Fiqh* Scholars**

Hossein Abedini • Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Theology and Islamic  
Studies, Meybod University, Meybod, Iran. (Corresponding Author)      abedini@meybod.ac.ir

Amir Hosein Habibollahian • PhD Student in Private Law, Faculty of Theology and Islamic  
Studies, Meybod University, Meybod, Iran.      amirhosseinhabibollahian@gmail.com

**Abstract**

**Context & Objective:** In legislative discourse, it is common for multiple rulings or general statements to be followed by a qualifier or exception, either for rhetorical elegance or necessity. When such a restriction is introduced after several rulings, ambiguity may arise: does the restriction apply solely to the final ruling, or to all the preceding ones? In the absence of any contextual indicator (*qarīnah*) to resolve this ambiguity, legal interpretation becomes problematic. This article explores how scholars of *Uṣūl al-Fiqh* (principles of Islamic jurisprudence) have addressed this issue, particularly within the framework of linguistic rules such as *‘ām* (general) and *khāṣṣ* (specific). The research aims to clarify whether such ambiguities should be resolved through verbal principles (*uṣūl lafẓiyyah*) or through procedural principles (*uṣūl ‘amaliyyah*), thus contributing to broader jurisprudential methodology.

**Method & Approach:** This study adopts a doctrinal and critical approach, analyzing classical and contemporary views within the *Shi‘i uṣūl* tradition. It systematically reviews the arguments and methodologies employed by legal theorists when confronting linguistic ambiguity in legal texts, particularly where multiple rulings are followed by a single restriction. The study distinguishes between different interpretive strategies and evaluates their consistency and adequacy in addressing cases lacking explicit contextual clues.



**Findings:** Although the issue may initially appear to fall under linguistic interpretation, the analysis reveals that verbal principles alone do not provide a conclusive resolution. The common assumption that the restriction applies only to the final clause – on the basis of avoiding redundancy – is insufficient in many cases. Instead, the study finds that ambiguity in such legal formulations often reflects deeper uncertainty not resolved by verbal rules. Consequently, the recourse to procedural principles becomes not only relevant but necessary in the absence of a definitive linguistic guideline.

**Conclusion:** The article concludes that resolving ambiguity arising from post-positional restrictions in legal propositions should not be confined to verbal principles. Given the indeterminate nature of such cases and in line with established *Shi'i* jurisprudential practice, procedural principles (*uṣūl 'amaliyyah*) offer a more reliable and coherent method for resolving uncertainty. This approach ensures consistency in legal interpretation and aligns with the broader objectives of Islamic legal methodology in dealing with ambiguous or doubtful matters.

**Keywords:** *Uṣūl 'Amaliyyah*, Specification, Successive Exception, General and Specific.



## کاربست اصول عملیه در رفع ابهام ناشی از ورود یک قید پس از چند حکم در گزاره‌های قانونی؛ مرور و نقد دیدگاه اصولیون

حسین عابدینی • استادیار، گروه حقوق، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه میبد، میبد، ایران. (نویسنده مسئول)

abedini@meybod.ac.ir

امیرحسین حبیب‌اللهی‌یان • دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه میبد، میبد، ایران.

amirhosseinhabbollahian@gmail.com

### چکیده

گاه قانون‌گذار به اقتضای فصاحت کلام یا بنا به ضرورت، در عبارات قانونی چند حکم یا چند جمله عام بیان نموده و به دنبال آن، قید یا مخصّصی آورده است. در مواردی که آن قید، صلاحیت بازگشت به جمله آخر و تمامی احکام را دارد و عبارت با قرینه‌ای همراه نیست، ماده قانونی با این ابهام مواجه است که مراد قانون‌گذار، بازگشت قید به واپسین حکم است یا در صدد مقید ساختن تمامی احکام است؟ اصولی‌ها این موضوع را در مبحث الفاظ (عام و خاص)، و ذیل بحث «تعقّب الاستثناء للجمل المتعدده» مطرح نموده‌اند. در بادی امر به نظر می‌رسد با توجه به آن که ابهام مذکور مربوط به الفاظ است، برای یافتن راه حل باید به اصول لفظیه مراجعه نمود، لکن در جستار حاضر که با روش توصیفی تحلیلی سامان گرفته، ضمن بیان و نقد دیدگاه اصولیون، این نتیجه حاصل شده است که در ما نحن فیهِ، نظر به فقدان قاعده لفظی و این حقیقت مسلم که گاهی منشأ ایجاد تردید در احکام، ابهام در الفاظ است، لازم است که برای رهایی از این ابهام صرفاً از باب عدم لغویت استثناء، آن را به جمله آخر بازگرداند و در خصوص سایر گزاره‌ها، با توجه به آن که امر مشکوک می‌گردد، مطابق رویه اصولیون در امور مشکوک، به اصول عملیه رجوع نمود.

واژگان کلیدی: اصول عملیه، تخصیص، تعقّب استثناء، عام و خاص.



## مقدمه

قانون‌گذار در بیان و جعل گزاره‌های قانونی، گاه بعد از تکرار چند حکم یا متعاقب چند جمله عام، قید یا مخصصی می‌آورد. در بسیاری از مصادیق، به واسطه مراجعه به عرف، اتکا به حکم عقل، تمسک به قواعد زبانی یا سایر اصول لفظی و قرائن غیرلفظی، ابهامی پیش روی مخاطب نیست و در مقام عمل به قانون سرگردان نخواهد بود. برای مثال، قانون‌گذار در ماده ۱۱۰۰ قانون مدنی ایران بیان می‌دارد که «در صورتی که مهرالمسمی مجهول باشد یا مالیت نداشته باشد یا ملک غیر باشد، در صورت [های] اول و دوم، زن مستحق مهرالمثل خواهد بود و در صورت سوم، مستحق مثل یا قیمت آن خواهد بود مگر اینکه صاحب مال اجازه نماید». در اینجا با مذاقه در منطوق ماده و به کمک قرینه درمی‌یابیم جمله «صاحب مال اجازه نماید» تنها صلاحیت بازگشت به جمله «ملک غیر باشد» را دارد. در مثالی دیگر، ماده ۳۴۸ قانون مدنی مقرر داشته است که «بیع چیزی که خرید و فروش آن قانوناً ممنوع است و یا چیزی که مالیت و یا منفعت عقلایی ندارد یا چیزی که بایع، قدرت بر تسلیم آن ندارد، باطل است مگر اینکه مشتری، خود قادر بر تسلیم آن باشد». در این مقرر نیز وجود قرینه «تسلیم» و «تسلم» حاکی است که استثنا به جمله آخر بازمی‌گردد، لیکن در بعضی موارد، شیوه بیان گزاره‌های قانونی به جهت نبود قطعیت و ابهام در چگونگی بازگشت قید و مخصص به جمله آخر یا جمله‌های ماقبل آخر، موجب سرگردانی و تحیر مخاطبین در عمل به قانون می‌شود. برای مثال، در ماده ۳۱۸ قانون تجارت آمده است «دعاوی راجعه به برات و فته طلب و چک که از طرف تجار یا برای امور تجارتی صادر شده، پس از انقضای پنج سال از تاریخ صدور اعتراض‌نامه و یا آخرین تعقیب قضایی، در محاکم مسموع نخواهد بود...». در این مورد اختلاف شده است که آیا قید «از طرف تجار یا برای امور تجارتی صادر شده»، فقط مربوط به چک است یا مربوط به هر سه سند تجارتی است؟ ممکن است گفته شود به کاربردن ابهام، ابهام، چندمعنایی و به‌طور کلی، به‌کارگیری صناعات ادبی در موارد آخر، موجب لطافت و زیبایی کلام است، لیکن این نگاه با اقتضای وضع قوانین ناهمگون است؛ زیرا قانون، متن یا خطابه ادبی نیست تا تزئین آن به وجود ابهام و ابهام، بر زیبایی آن بیفزاید. در واقع، وجه نیکویی قانون در عاری بودن عبارات آن از وجود ابهام، ابهام و چندمعنایی است تا مراد قانون‌گذار در اوج بلاغت و فصاحت به مخاطبین برسد.

موضوع این پژوهش، متناظر بحث «تَعَقُّبُ الاستِثْنَاءِ لِلْجُمْلِ الْمُتَعَدِّدَةِ» در اصول فقه است.

کاربست اصول فقه، تنها ابزاری در جهت تنقیح قواعد و احکام شرعی نیست، بلکه در استنباط احکام حقوقی نیز راهگشاست. اصولیون در این خصوص، دیدگاه‌های متنوعی مطرح کرده‌اند. بعضی نظر به رجوع استثنا به جمله آخر دارند. عده‌ای قائل به اشتراک لفظی‌اند و شماری نیز حکم به بازگشت استثنا به تمام جمله‌ها داده‌اند.

در این میان، با استفاده از اصول لفظی می‌توان به موضوع پرداخت. موضوع اصول لفظی، معنای مراد گوینده است (شاهنوش فروشانی، ۱۴۰۲، ص. ۶۴۸). فرض ما این است که تمسک به اصول لفظی تنها برای پرهیز از بیهوده بودن استثنای رجوع به عام آخر است و در خصوص بازگشت استثنا به سایر جمله‌های عام نیز به جهت آنکه موضوع مورد تردید است، می‌توان به اصول عملیه مراجعه کرد؛ البته باید دانست شرط تمسک به اصول لفظی، این است که به یاری ادله غیرلفظی مانند اوضاع و احوال خارج از قانون، نتوان به مراد قانون‌گذار پی برد.

پیشینه پژوهش: بررسی‌های نویسندگان نشان می‌دهد درباره موضوع این مقاله، پیش از این مقاله‌ای با رویکرد مورد نظر این پژوهش انجام نشده است. در میان کتب هم، هرچند در کتاب‌های متعدد اصولی بحث یادشده مورد توجه بوده و نگارندگان به فراخور، به بعضی از مهم‌ترین آن‌ها پرداخته‌اند، اما در هیچ‌یک از کتب اصولی، این موضوع با رویکرد یادشده مورد واکاوی قرار نگرفته است؛ البته قافی و شریعتی در *اصول فقه کاربردی*، این موضوع را مطرح کرده‌اند، اما نوع و ساختار بحث ایشان از چند منظر با نگارش حاضر متفاوت است. اولاً، قافی و شریعتی به صورت گذرا و کلی، تنها در شش صفحه به طرح موضوع یادشده پرداخته‌اند. ثانیاً، حدود سه صفحه از بحث ایشان، متن مواد قانونی است نه تحلیل مرتبط با بحث. ثالثاً، ایشان همه مصادیق قرار گرفتن استثنا در پی چند عام را مورد توجه قرار داده‌اند نه فرض خاص مورد نظر این مقاله را. رابعاً، رویکرد نویسندگان کتاب *اصول فقه کاربردی* در فرض مورد نظر این مقاله، تحلیلی مبتنی بر «ظهور عرفی کلام» است حال آنکه رویکرد نویسندگان این پژوهش، بر استفاده از «اصول عملیه» مبتنی است.

## ۱. دیدگاه اصولیون

قبل از بیان دیدگاه اصولیون، بیان چند مقدمه لازم است.

مقدمه اول: ضمن تأکید بر اینکه ابهام موضوع مورد بحث در حوزه کلام (و نه کلمه) است، این

موضوع ناظر به مواردی است که منطوق ماده عاری از هرگونه قرینه باشد. به همین جهت، کلام قانون‌گذار محتمل در بازگشت به جمله آخر یا تمام جملات است.

مقدمه دوم: اصولیون در بازگشت استثنا به جمله آخر اجماع دارند. منصرف از ادعای اجماع، بنا بر حکم عقل نیز اگر قرار باشد استثنا به هیچ‌کدام از جملات برنگردد، بیان استثنا، بیهوده و لغو است. به همین علت، شماری از اصولیون وارد شدن استثنا به جمله آخر را از باب قدر متیقن (که یک حکم عقلی است) می‌دانند (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۵۴۰؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۲۳۶)؛ البته دیدگاه‌های دیگری نیز در این خصوص وجود دارد و برخی دیگر از اصولیون، عدم بازگشت استثنا به جمله آخر را برخلاف ارتکاز و عرف محاوره (خمینی (امام)، ۱۳۷۶، ج ۴، ص. ۴۸۹) و بعضی دیگر نیز بازگشت استثنا به جمله آخر را نتیجه ظهور دانسته‌اند (طوسی (شیخ)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۳۲۱).

مقدمه سوم: از آنجاکه به واسطه ابهام حاضر نمی‌توان مراد واقعی قانون‌گذار را دریافت، ناگزیر هستیم تا با تفسیر، کشف از واقع کنیم. مراد قانون‌گذار را می‌توان از طریق اصول لفظی یا ادله غیرلفظی استنباط کرد، لیکن شرط تمسک به اصول لفظی آن است که به یاری ادله غیرلفظی مانند اوضاع و احوال خارج از قانون، نتوان به مراد قانون‌گذار پی برد. موضوع حاضر نیز از این قاعده مستثنا نیست. بر این اساس، برای دستیابی به مراد قانون‌گذار در رفع ابهام در ماده نیز نخست باید به ادله غیرلفظی تمسک جست و در گام بعد که دست از این ادله کوتاه است، نوبت به طرح و بحث موضوع حاضر می‌رسد. لذا برای مثال، آنچه در ماده ۵۱۱ قانون مجازات اسلامی (کتاب تعزیرات) دیده می‌شود (هرکس به قصد برهم زدن امنیت کشور و تشویش اذهان عمومی، تهدید به بمب‌گذاری هواپیما، کشتی و وسایل نقلیه عمومی نماید...)، به دلیل قرینه «عمومی» و نبود قیدی مانند «سایر یا بقیه» قبل از عبارت «وسایل نقلیه»، باید به گونه‌ای تفسیر شود که بگوییم تنها هواپیما و کشتی را شامل نمی‌شود.

#### ۱.۱. دیدگاه اول: بازگشت استثنا به جمله آخر

مطابق با این دیدگاه، استثنا تنها جمله آخر را تخصیص می‌زند (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۷۵؛ ایروانی نجفی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص. ۱۴۰؛ سرخسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص. ۴۵). برای مثال، قانون‌گذار در ماده ۳۳ قانون مدنی بیان می‌دارد «نما و محصولی که از زمین حاصل می‌شود، مال

مالک زمین است؛ چه به خودی خود روییده باشد یا به واسطه عملیات مالک مگر اینکه نما یا حاصل، از اصله یا حبه غیر حاصل شده باشد که در این صورت، درخت و محصول، مال صاحب اصله یا حبه خواهد بود؛ اگرچه بدون رضای صاحب زمین کاشته شده باشد». مطابق این دیدگاه، قید «اینکه نما یا حاصل، از اصله یا حبه غیر حاصل شده باشد»، صرفاً به جمله آخر بازمی‌گردد. طرف‌داران این دیدگاه، دلایل زیر را برای اثبات دیدگاه خویش بیان کرده‌اند.

#### ۱.۱.۱. اصل فقدان استثنا در کلام مقنن

از آنجاکه استثنا با حکم اول کلام مخالف است، برخلاف اصل و قاعده است. لذا دلیل و اصل، مقتضی بر نبودن استثناست. بر همین اساس، اگر وجود استثنا در کلام حتمی و قطعی بود، باید از این اصل و قاعده دست کشید تا بیهوده و لغو بودن استثنا پیش نیاید و چون با ارجاع استثنا به جمله آخر عدم لغویت استثنا حاصل می‌شود، به جهت نبود لغویت در وجود استثنا، استثنا به جمله آخر بازمی‌گردد؛ زیرا استثنا به جمله آخر نزدیک‌تر است و نزد ادبا، این نزدیک‌تر بودن استثنا به جمله آخر، دلیل معتبری است.

در رد این استدلال می‌توان گفت مراد از مخالفت استثنا با اصل، از دو مورد زیر خارج نیست. اول: اگر به واسطه استثنا، عام را بر غیر ظاهرش حمل کنیم، مرتکب مجاز شده‌ایم و مجاز نیز مخالف اصل است؛ زیرا اصل بر حقیقت است. پس استعمال استثنا برخلاف اصل است. لفظ عام برای تمام افراد تحت شمول آن وضع شده است. لذا وقتی در تعدادی از افراد به کار رفته و تعدادی خارج از شمول آن باشد، لفظ عام در معنای حقیقی خود یعنی تمام افراد به کار نرفته است.

اما باید دانست اولاً، این دلیل مردود است؛ زیرا لفظ عام زمانی صلاحیت استعمال بر تمام افراد دارد که به‌تنهایی به کار رود، اما وقتی همراه با مخصص باشد، مجموع عام و خاص از باب «تعدد دال بر مدلول» بر معنای دیگری دلالت دارد که همان معنای حقیقی است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص. ۲۶۳). به عبارت دیگر، هر کلامی سه دلالت دارد: دلالت تصویری، دلالت تصدیقی در مرحله مراد استعمالی و دلالت تصدیقی در مرحله مراد جدی. پس مفهوم حقیقی لفظ در هریک از این سه حالت متفاوت است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۳۰۴). خلاصه اینکه، استعمال عام در افراد باقی‌مانده مجاز نیست تا گفته شود اگر مخصص، عام‌های قبلی را هم تخصیص نزنند، موجب مجاز شده و اصل بر عدم مجاز است.

ثانیاً، صاحب معالم معتقد است که به واسطه وجود استثنا، حمل عام بر غیر ظاهرش مجاز است. بر همین اساس، از آنجا که مجاز برخلاف اصل است و اصل حقیقت است، استعمال استثنا نیز برخلاف اصل است (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۱). با آنکه مطابق با مسلک صاحب معالم، استعمال استثنا به واسطه حمل عام بر غیر ظاهرش، برخلاف اصل است، اما استدلال قائلین به ارجاع استثنا به جمله آخر، صرف حمل عام بر غیر ظاهرش نیست و بر این امر نیز قائل‌اند که «حکم بعد از استثنا با حکم قبل از آن، با هم مخالف‌اند».

این در حالی است که حکم بعد از استثنا با حکم قبل از آن، با هم مخالفتی ندارد؛ زیرا بنا به تمام آرای موجود در کیفیت استثنا، یعنی چه قائل به آن باشیم که قبل از حکم و اسناد به وسیله استثنا، اخراج صورت می‌گیرد چه بر آن باشیم که استثنا عبارت است از باقی‌مانده پس از اعمال استثنا و چه آنکه بگوییم ابتدا حکم واقع می‌شود و سپس با استثنا در آن تصرف می‌شود، مخالفتی با حکم اول وجود ندارد. برای مثال، در عبارت «علما را اکرام کن مگر فاسقین را»، این‌طور بگوییم که ابتدا مدلول علما مشخص باشد و با استثنا احراز کنیم، مراد، صرفاً علمای غیر فاسق است (قبل از حکم، اخراج صورت گرفته باشد) یا آنکه بگوییم اکرام کن علمای عادل را (استثنای عبارت از باقی‌مانده بعد از استثنا باشد) یا آنکه ابتدا حکم اکرام علمای مطرح شود و سپس از طریق استثنا دریابیم که از لفظ عام علما، عموماً مراد نبوده است، مخالفتی با حکم اول وجود ندارد. مورد های اول و دوم این مسئله بسیار واضح است، اما در مورد سوم، مخالفتی با حکم اول وجود ندارد؛ به دلیل آنکه در واقع، یک حکم بیشتر وجود ندارد و در مثال مذکور، اکرام علمای عادل است (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۲؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۷۰).

قبل از پرداختن به احتمال دوم قائلین به مخالفت استثنا با اصل، لازم است در خصوص اینکه «آیا استعمال عام بر غیر ظاهرش مجاز است یا حقیقت»، توضیحاتی بیان کنیم. اصولی‌ها در مبحث عام و خاص، مطلبی را بدین صورت مطرح کرده‌اند: «هل استعمال العام فی المخصص، مجاز؟» یا «هل العام حجة فی الباقي؟»؛ یعنی اگر عام مورد تخصیص قرار بگیرد، آیا استعمال عام در افراد باقی‌مانده، حقیقت است یا مجاز؟

در این باره چهار دیدگاه مطرح شده است (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱، ص. ۳۶۷).

۱. برخی چنین استعمالی را مجازی دانسته‌اند.

۲. گروهی آن را حقیقت می‌دانند.

۳. گروه دیگر، میان مخصص متصل و منفصل تفکیک کرده، حالت نخست را حقیقت و حالت دوم را مجاز دانسته‌اند.

۴. بعضی دیگر برعکس گروه سوم نظر داده‌اند، مخصص منفصل را حقیقت می‌دانند و مخصص متصل را مجاز.

دیدگاه‌های اول، سوم و چهارم طرفداران زیادی ندارد و مشهور، دیدگاه دوم را پذیرفته است؛ البته دیدگاه پنجمی نیز مطرح شده که میان عام مجموعی و عام استغراقی، تفکیک کرده، استعمال عام استغراقی در افراد باقی‌مانده را حقیقت دانسته است (ایروانی نجفی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص. ۶۹).

استدلال مشهور آن است که وقتی مقنن، لفظ عام را به کار می‌برد، دارای اراده ظاهری و جدی است و آنچه در اینجا ملاک است، اراده جدی اوست که پس از فراغت وی از سخن معلوم می‌شود (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص. ۲۰۰). دلیل کسانی که عام را در افراد باقی‌مانده مجاز می‌دانند و رد استدلال ایشان، پیش از این بیان شد که از طرح مجدد آن خودداری می‌شود.

دوم: ظاهر قصد مقنن از لفظ «عام»، عموم است و استثنا با این اصل یا استصحاب بقای اراده مقنن بر عام بودن، مخالف است. در این صورت نیز بی‌وجه بودن استدلال روشن است؛ زیرا فقها اتفاق و اجماع دارند که مقنن مادامی که از سخن گفتن فارغ نشده است، می‌تواند آنچه از قیود را که اراده می‌کند، در کلام خویش بیاورد (عاملی، ۱۳۹۰، صص. ۱۳۲-۱۳۳؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص. ۱۰۶).

پاسخ صاحب معالم و ادعای اجماع ایشان از دو جهت دارای اشکال است. اولاً، مواردی را که استثنا و مخصص موجود در کلام، به صورت غیرلفظی باشد، دربر نمی‌گیرد و در موارد مذکور، باید حکم به مخالف اصل بودن استثنا کنیم؛ زیرا چه بسا متکلم، قصد و اراده‌ای در مقید ساختن کلام نداشته و به دلیل عقل، عام دلالتی بر ظهور اولیه خویش نداشته باشد حال آنکه چنین دیدگاهی (مخالفت استثنا با حکم اول کلام) مورد قبول کسی نیست. ثانیاً، این ادعا که «متکلم مادامی که از سخن گفتن فارغ نشده است، می‌تواند آنچه از قیود را که اراده می‌کند، در کلام خویش بیاورد»، پاسخ مناسبی به کسانی که قائل به مخالفت استثنا با اصل هستند، است، لیکن نمی‌تواند دلیلی برای رد نظر قائلین به بازگشت استثنا به جمله آخر باشد؛ زیرا اگر بپذیریم متکلم مادامی که از سخن فارغ نشده است، می‌تواند هر آنچه از قیود را که اراده می‌کند، در کلام بیاورد، باز هم به جهت

صلاحیت قید مذکور به جمله آخر و سایر جملات ماقبل آخر، کلام با ابهام مواجه خواهد بود. همچنین، در پاسخ به مخالف اصل بودن استثنا و بازگشت قید به جمله آخر می‌توان بیان داشت که این استدلال در صورتی صحیح است که در وجود قید یا مخصصی در کلام، دچار تردید شویم. در این صورت با استناد به اصل عدم وجود استثنا، حکم به عدم تقیید و تخصیص کلام می‌دهیم، اما در محل نزاع که در وجود استثنا در کلام، با تردیدی مواجه نیستیم، نمی‌توان با اتکا بر اصل عدم، استثنا را تنها به جمله آخر بازگرداند.

توضیح آنکه، گاه در وجود یا عدم استثنا در کلام، تردید وجود دارد. برای مثال، اگر شک کنیم آیا بعد از «اکرم العلماء»، مولا مخصصی در کلام آورده یا خیر، به استناد اصل عدم، حکم به عدم وجود مخصص در کلام می‌کنیم، اما در محل بحث که یقین در وجود مخصص در کلام داریم و می‌دانیم که مخصص، صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها یا احکام ماقبل را دارد، اصل مورد ادعا نمی‌تواند مانع بازگشت استثنا به جملات قبل باشد. مضاف بر این، اگر نزدیکی استثنا به جمله آخر، مجوزی در بازگرداندن استثنا به جمله آخر بود، لازم می‌آمد که این دلیل معتبر، مانع صلاحیت بازگشت استثنا به جملات ماقبل آخر می‌شد؛ امری که هیچ‌کس بدان قائل نیست.

#### ۲.۱.۱. فقدان مفهوم مفید و مستقل برای استثنا

فلسفه بازگشت استثنا نیز همین است. براین اساس، چون با بازگشت استثنا به جمله آخر، استثنا مفید در معنا می‌شود، دیگر نیازی به بازگشت استثنا به سایر جملات نیست و بازگشت استثنا در این صورت، تحصیل حاصل است. اگر با وجود استقلالش باز هم نیازمند بازگشت باشد، در صورت مستقل بودن ذاتی آن نیز باید ارجاعش به غیر، جایز باشد که البته چنین نیست.

در پاسخ ایشان گفته شده که درست است که استثنا با بازگشت به جمله آخر استقلال می‌یابد، ولی حصول این استقلال، مانع رجوعش به سایر جمله‌ها نیست. در پاسخ به قسمت دوم استدلال ایشان نیز گفته‌اند چون استقلال استثنا عرضی است و ذاتی نیست، پس حصول این استقلال مانع رجوعش به غیر نخواهد بود (عاملی، ۱۳۹۰: صص. ۱۳۴-۱۳۵؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۷۱؛ طوسی (شیخ)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۳۲۳؛ علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، صص. ۲۵۴-۲۵۵)؛ همچنان که این سخن، با شرط نیز نقض می‌شود (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۵۵).

مضاف بر این، تمام فقها در بازگشت استثنا به جمله آخر اجماع دارند و قبل از ورود به محل

نزاع، به اجماعی بودن آن نظر داده‌اند. پس اگر مطابق با استدلال «۱. ۱. ۲»، بازگشت استثنا به جمله آخر موجب استقلال استثنا و محال بودن رجوع آن به سایر جمله‌ها می‌شد، لازمه‌اش این بود که محل نزاع، سالبه به انتفاع موضوع شود و مجالی برای ورود به آن باز نباشد. همچنین، لازم می‌آمد که این محال بودن در بازگشت استثنا به سایر جمله‌ها در نتیجه استقلال یافتن آن، به صلاحیت بازگشت استثنا به سایر جمله‌ها نیز مؤثر می‌بود و این صلاحیت را منتفی می‌ساخت؛ زیرا تمام فقها بر اجماعی بودن بازگشت به جمله آخر تأکید کرده‌اند در حالی که طرفداران این نظر، خود معترف‌اند که محل نزاع در جایی است که استثنا صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها را دارد.

علاوه بر این، می‌توان پاسخ داد ایشان مصادره به مطلوب کرده‌اند؛ زیرا محل نزاع این است که افاده استثنا، بازگشت آن به تمام جملات است یا صرفاً بازگشت آن به جمله آخر مفید معناست؟ ایشان با این پیش‌فرض که با بازگشت به جمله آخر، افاده معنا می‌کند، پاسخ داده‌اند که نیازی به رجوع به سایر جملات نیست. مضاف بر این، همه بر این مسئله اتفاق دارند که در مواردی، یقین داریم که استثنا به تمام جملات بازمی‌گردد در حالی که اگر با بازگشت به جمله آخر معنا می‌یافت، در موارد مذکور نیازی به بازگشت به سایر جملات نبود. همچنین، باید گفت بحث مزبور، بحثی صرفاً زبانی نیست تا بگوییم که استثنا معنای مستقل و مفیدی ندارد و با بازگشت به جمله آخر، مفید در معنا می‌شود و دیگر نیازی به بازگشت به سایر جملات نیست، بلکه ما در موارد مذکور به دنبال یافتن مراد مقنن هستیم مگر آنکه پاسخ داده شود که در این موارد نمی‌توان به مراد مقنن دست یافت در حالی که گویندگان این نظر، قائل به این امر نیستند.

### ۱. ۱. ۳. حمل لفظ عام بر ظاهر خود

با این وصف، با وجود ضرورت، به اندازه رفع این ضرورت، کلام را برخلاف ظهورش حمل می‌کنیم (الضرورات تُقَدَّرُ بِقَدَرِهَا) و چون بازگشت استثنا به جمله آخر، این ضرورت را رفع می‌کند، وجهی برای تخصیص سایر جمله‌ها باقی نمی‌ماند. آنچه حرف ایشان، مُثَبِّت آن است، این است که ارجاع و بازگشت به سایر جمله‌ها محتمل می‌شود و احتمال مزبور را نمی‌توان دفع کرد (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۵؛ علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۵۳).

همچنین، می‌توان گفت اولاً، با وجود مخصص در کلام مشخص می‌شود مراد جدی متکلم

همین عمل به مخصص بوده است و برای عام، ظهوری در کلام ایجاد نمی‌شود تا بخواهیم از باب ضرورت حمل کلام برخلاف ظهورش، استثنا را به جمله آخر برگردانیم. ثانیاً، هنگامی که استثنا صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها دارد و احتمال مرجحی وجود دارد که مراد متکلم، بازگشت به تمام جمله‌ها بوده است، نمی‌توان ادعا کرد که با بازگشت استثنا به جمله آخر، این ضرورت رفع می‌شود. ثالثاً، علما در بازگشت استثنا به جمله آخر اجماع دارند. لذا اگر بازگشت استثنا به جمله آخر، این ضرورت را رفع می‌کرد، بنا بر اجماع ایشان، لازم می‌آمد که محل بحث، سالبه به انتفاع موضوع شود درحالی‌که چنین نیست. رابعاً، بحث مزبور، بحثی صرفاً ادبی نیست. براین اساس، نمی‌توان معتقد بود که از نقطه نظر ادبی، با بازگشت استثنا به جمله آخر، ضرورت رفع می‌شود.

#### ۱.۱.۴. بازگشت استثنا به همه جملات مشروط بر وجود جمله استثنایی در تقدیر یا امکان ارجاع استثنا به آن‌ها

در صورت اول باید گفت که تقدیر، خلاف اصل و قاعده است و در صورت دوم، تعدد عوامل بر معمول واحد محقق می‌شود که امری غیرعقلی و محال است. در این باره پاسخ داده شده است که استثنا به جمیع جملات ارجاع می‌شود، اما این سخن به معنای آن نیست که موجب تعدد عوامل بر معمول واحد می‌شود؛ زیرا تعدد عامل در مستثنا زمانی لازم می‌آید که عامل در مستثنا، همان عامل در مستثنی منه باشد حال آنکه چنین نیست (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۵).

در مورد تالی نخست نیز می‌توان گفت اولاً، همیشه مخصص موجود در کلام، لفظی نیست تا اشکال مورد نظر پیش آید. ثانیاً، در بسیاری موارد می‌دانیم که مراد جدی متکلم، بازگشت استثنا به تمام جملات است و هیچ‌کس در این فرض، قائل به خلاف اصل بودن نیست. ثالثاً، ارجاع استثنا به همه جملات به معنای در تقدیر گرفتن استثنا به دنبال هر جمله نیست، بلکه بر اساس قواعد لفظی می‌توان یک استثنا را برای چند عام بیان کرد. پس در مانحن فیه نمی‌توان به خلاف اصل بودن تمسک جست.

همچنین، به فرض آنکه برای هر جمله‌ای استثنایی در تقدیر گرفته شود، نمی‌توان ایراد خلاف اصل بودن را مطرح کرد؛ زیرا خلاف اصل بودن در جایی مورد استناد قرار می‌گیرد که دلیلی برای آن وجود نداشته باشد درحالی‌که در اینجا استثنا صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها را دارد و گرنه

تعداد خلاف اصل‌هایی که با دلیل صورت گرفته، غیرقابل شمارش است و وقتی دلیل بیاید، اصل بی اعتبار می شود (الأصلُ دَلِيلٌ حَيْثُ لَا دَلِيلُ لَهُ).

**۱. ۵. ظهور ماده طولانی متشکل از جمله‌های پیوسته در اینکه تا مقنن مراد خویش از یک جمله را به صورت کامل بیان نکرده است، وارد جمله بعد نمی شود.**

ممکن است ادعا شود اگر ماده قانونی طولانی بوده و از عبارات متعدد و به هم پیوسته تشکیل شده باشد، این خود ظهور در آن دارد که تا زمانی که قانون‌گذار مقصود خود را در یک جمله بیان نکرده است، وارد عبارت بعدی نمی شود که این خود نشان‌دهنده آن است که قید آخر، به عبارت آخر برمی گردد.

باید دانست این دلیل درحقیقت، مصادره به مطلوب و مردود است؛ زیرا نزاع ما در این است که آیا مقنن بعد از استیفای غرضش از جمله اول، به جمله دیگر منتقل می شود یا این گونه نیست درحالی که این مورد به عنوان استدلال، مورد بهره‌گیری قرار گرفته است (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۵؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۷۱).

همچنین، در بسیاری از موارد، مقنن به جهتی اعم از نبود آمادگی مخاطب از ورود استثنا و...، مخصص را بعد از حکم اولیه آورده است و ما به قرینه می دانیم که مراد مقنن، تخصیص تمام جملات است. مضافاً آنکه، استدلال شما تنها مربوط به مواردی است که مخصص در کلام لفظی است حال آنکه می دانیم در بسیاری موارد، به دلایل عقلی یا بنا بر نظر عرف، افرادی از حکم خارج می شوند.

**۱. ۶. یقینی بودن دخول جملات ماقبل آخر تحت عام**

با این وصف، دخول آن‌ها تحت استثنا مشکوک است و امر مشکوک نمی تواند با یقین مقابله کند. در مقابل، می توان پاسخ داد که اگر به استناد چنین دلیلی، بازگشت استثنا به جملات مقدم ممنوع باشد، درست به همین دلیل، بازگشت استثنا به جمله آخر نیز ممنوع است (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۷۱).

همچنین وجود استثنایی در جمله که صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها را دارد، کلام را مجمل می کند و دیگر نمی توان گفت دخول جملات ماقبل آخر تحت عام، یقینی است. در واقع، اگر بازگشت جمله‌های ماقبل آخر تحت عام، یقینی بود، دیگر محل بحث سالبه به انتفاع موضوع بود.

#### ۱.۱.۷. «عدم ترادف»

با این توضیح که هرگاه چند جمله به دنبال یکدیگر قرار گرفته باشد و تردید حاصل شود که مترادف یا غیر مترادف‌اند، اصل بر عدم ترادف است؛ زیرا اصل بر این است که مقنن، حکیم است و گوینده حکیم، از پی آوردن جمله‌های هم‌معنا پرهیز می‌کند. در اینجا نیز فرض بر آن است که چند جمله بیان شده است و جمله آخر، معنای متفاوتی با جمله‌های قبلی دارد. پس نمی‌توان گفت جمله‌های قبلی نیز از جهت تخصیص‌یافتگی مانند جمله آخر بوده و تخصیص خورده‌اند. در پاسخ به این دلیل نیز می‌توان گفت که صلاحیت رجوع استثنا به سایر جمله‌ها، در نتیجه ترادف نیست تا بتوان به واسطه عدم ترادف، تنها حکم به تخصیص جمله آخر کرد.

#### ۱.۲. دیدگاه دوم: بازگشت استثنا به تمام جمله‌ها

مطابق این دیدگاه، استثنا به تمام جملات برمی‌گردد و همه آن‌ها را تخصیص می‌زند (مفید (شیخ)، ۱۴۱۴ق، ص. ۴۱؛ طوسی (شیخ)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۳۲۱؛ بصری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۲۴۵؛ غزالی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص. ۷۸؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص. ۴۳؛ ابن حاجب، ۱۳۲۶ق، ص. ۱۲۶). برای مثال، ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی بیان می‌دارد «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، قانون آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ و الحاقات و اصلاحات آن و مواد ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴ و ۳۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ و سایر قوانین و مقررات در موارد مغایر، ملغاً می‌گردد».

بر اساس این دیدگاه، قید «در موارد مغایر»، تمام موارد ذکرشده را مقید می‌سازد؛ البته در این خصوص، بعضی اساتید عنوان کرده‌اند که بنا بر ظاهر ماده، قید «در موارد مغایر» تنها به سایر قوانین و مقررات بازمی‌گردد؛ زیرا عبارات «سایر قوانین و مقررات»، به‌طور کلی و بدون ذکر مشخصات قوانین مذکور، مورد اشاره قرار گرفته است (شهیدی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص. ۱۸۶). دیدگاه ایشان بر دلایل زیر استوار است.

اول: گفته شده است اگر شرط به دنبال چند جمله بیاید، به تمام آن‌ها برمی‌گردد. پس باید در استثنا نیز چنین باشد؛ زیرا شرط و استثنا در معنا نداشتن و عدم استقلال به ذات خود با همدیگر یکسان‌اند. (طوسی (شیخ)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۳۲۲).

به این دلیل، پاسخ داده شده است که در شرط نیز مانند استثنا، رجوع به جمله‌های ماقبل آخر

محتمل در چند معناست و نمی‌توان به‌طور یقین گفت که شرط به تمام جمله‌ها تعلق می‌گیرد. مضافاً آنکه، چنین قیاسی، قیاس در لغت است (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۲۹؛ علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۶۳). بدین معنا که دلیلی ندارد که با وجود یکسان بودن در عدم معنی و عدم استقلال، در احکام یکسان باشند. اگر هم مراد ایشان از اینکه معنای هر دو یکسان است، عدم فرق بین آنهاست، پس قیاس آنها، قیاس شیء بر نفس خویش است و اگر بین این دو فرق است، پس اشتراک آن دو در حکم لزومی ندارد و حتی ابوحنیفه که در استثنا، قائل به بازگشت به جمله آخر است، در شرط، نظر بر آن دارد که استثنا به تمام جملات بازگشت داده می‌شود (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۶۴).

همچنین، اگر ظهور عرفی کلام را در الفاظ حجت بدانیم؛ همچنان که بعضی به آن اشاره کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص. ۱۴۶)، فارق بودن قیاس نمایان است. بدین روی که اگر عرف، به بازگشت شرط به تمام جمله‌ها صحه بگذارد، دلیل و حجتی نیست که در مورد استثنا نیز چنین باشد، بلکه برای مطلع شدن باید به عرف رجوع کرد و قیاس جایگاهی ندارد.

مضاف بر این، باید افزود اگر ملاک بازگشت شرط به تمام جملات استعمال شرط (در کلام) بدین نحو باشد، نادرست بودن چنین قیاسی نمایان می‌شود؛ زیرا برای حکم بازگشت استثنا در تمام جملات نیز باید این استعمال به نحوی باشد که با مراجعه به رسم و روش عرب بتوان چنین امری را استنباط کرد و قیاس جایگاهی ندارد.

این نکته را نیز باید دانست در صورتی می‌توان این قیاس را انجام داد که برای ما معلوم باشد تنها دلیل و حکمت بازگشت شرط به تمام جملات، بی‌معنا بودن شرط و عدم استقلال آن باشد در صورتی که چنین امری برای ما محرز نشده است.

دوم: حرف عطف، جمله‌های معطوف به یکدیگر را در حکم یک جمله قرار می‌دهد. پس استثنا به تمام آنها ارجاع داده می‌شود (طوسی (شیخ)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص. ۳۲۱-۳۲۲).

جواب به این دلیل، همان جواب به دلیل قبل است (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۹؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۶۵) و حتی می‌توان این ادعا را بی‌اساس دانست که عطف در جمله، آنها را در حکم یک جمله می‌کند؛ زیرا هرگاه استثنایی بعد از چند جمله عام بیاید، می‌تواند یکی از آنها را تخصیص بزند بدون آنکه جمله دیگر را تخصیص بزند. پس ادعای یکسان بودن آنها قابل

پذیرش نیست (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۶۴).

مضاف بر این، طرف‌داران این استدلال، محل نزاع را در جایی می‌دانند که استثنا صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها را دارد و تخصیص جمله آخر نیز اجماعی است. پس اگر تمام جمله‌ها در حکم یک جمله باشد، با تخصیص جمله آخر که اجماعی است، دیگر سخن از صلاحیت بازگشت استثنا به سایر جمله‌ها بیهوده است.

علاوه بر این، با فرض پذیرش صغرای استدلال ایشان که عطف، جمله‌های معطوف را در حکم یک جمله قرار می‌دهد، باز هم دلیلی وجود ندارد که استثنا به تمام جملات بازگردد؛ زیرا می‌دانیم در موارد بسیاری، استثنا تنها جمله آخر را تخصیص زده است. سوم: استثنا صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها را دارد و اگر آن را به بعضی ارجاع دهیم، ترجیح بلامرجح است.

به این استدلال نیز پاسخ داده شده است که صلاحیت رجوع به تمام جمله‌ها سبب ظهورش در تمام جمله‌ها نیست، بلکه صرفاً مجوزی برای رجوع به آن‌هاست (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۹؛ علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۶۶). بعضی نیز پاسخ داده‌اند که بازگشت استثنا به بعضی جمله‌ها نسبت به تخصیص تمام آن‌ها اولویت دارد؛ زیرا استثنا مخالف اصل است (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۶۶). همچنین، می‌توان پاسخ داد اینکه شما می‌گویید استثنا صلاحیت بازگشت به تمام جمله‌ها را دارد، در عالم ثبوت بدون مناقشه است، اما در عالم اثبات، خود محل نزاع است. پس در عالم اثبات، این ظهور ثابت نیست تا بتوان گفت ارجاع به بعضی ترجیح بلامرجح است؛ یعنی مقدمه مربوط به عالم ثبوت است حال آنکه نتیجه در مورد عالم اثبات است.

همچنین، می‌توان پاسخ داد که بازگشت به بعضی از جملات ترجیح بلامرجح نیست؛ زیرا شاید فردی، دلیل رجحان بازگشت به جمله آخر را نزدیک‌تر بودن استثنا به آن عنوان کند، پس جایگاهی برای استناد به قاعده مزبور نیست.

چهارم: رسم و روش عرب بر اختصار است (خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ). این امر مقتضی آن است که اگر بخواهند از چند جمله استثنایی انجام دهند، آن را پس از تمام جمله‌ها ذکر می‌کنند.

در پاسخ به این دلیل می‌توان گفت اولاً، این بحث اختصاص به زبان خاصی ندارد. ثانیاً، قاعده‌ای صرفاً ادبی و لفظی نیست، بلکه حکم عرف و عقل هم در آن نقش بنیادین دارد. ثالثاً، گفته‌اند که شاید با آوردن استثنا در بی چند عام، گوینده خواسته است استثنا را تنها با کلامی مفید

و مختصر به جمله آخر بازگرداند، پس بین کلام ایشان و سخن نگارندگان، امر محتمل است و محتاج به قرینه هستیم (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۰؛ علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۶۸؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص. ۱۰۵).

مضاف بر این، این استدلال تنها ناظر به مواردی است که مخصص موجود در کلام لفظی باشد درحالی‌که می‌دانیم در بسیاری موارد، مخصص کلام از نوع لفظ نیست، لیکن همچنان این ابهام در کلام وجود دارد که مخصص مزبور به کدام حکم یا جمله برمی‌گردد.

پنجم: استثنا از لواحق کلام است و لواحق کلام تا وقتی فراغ از کلام حاصل نشده است، لازم است به آن ملحق شود و در آن اثر بگذارد. پس استثنایی که در پی جملات متعدد و معطوف آمده، واجب است در جمیع آن‌ها اثر بگذارد.

در پاسخ به این دلیل باید گفت صرف صحت امکان رجوع لواحق به کلام، مادامی‌که متکلم از سخن فارغ نشده است، باعث نمی‌شود که آن را ظاهر در تعلق به جمیع قرار دهد (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۰)؛ کما اینکه ممکن است اصلاً صلاحیت رجوع به همه جملات را نداشته باشد. پس ادعای وجوب آن محلی از اعراب ندارد (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۶۷؛ علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۶۸).

علاوه‌براین، می‌توان پاسخ داد که ایشان محل نزاع را مستدل خویش قرار داده‌اند؛ زیرا اینکه آیا استثنا تمام جمله‌ها را تخصیص می‌زند یا جمله آخر را، خود محل نزاع و اختلاف است. از سوی دیگر، نگارندگان نیز استثنا را از لواحق کلام می‌دانند و اذعان دارند مادامی‌که فراغت از کلام حاصل نشده است، به کلام ملحق می‌شود. ایشان این را نیز مستدل خویش قرار داده‌اند حال آنکه با مبنای استدلال ایشان همخوانی ندارد.

ششم: دلیل دیگر این است که بنای عقلا و عرف ادیبان بر این است که هرگاه چند عام را با یک مخصص بیان می‌کنند درحالی‌که جمله‌های عام معنای متفاوتی داشته و در تخصیص مشترک باشند، فقط یک بار مخصص را می‌آورند. پس چنین روشی مطابق اصول و قواعد سخنوری است و چنان‌که گوینده بخواهد مخصص را فقط برای یک عام قرار دهد، باید قرینه‌ای به کار برد وگرنه مطابق قاعده باید مخصص را به تمام جمله‌های عام ارجاع داد.

در رد این استدلال می‌توان گفت نزدیک‌تر بودن استثنا به جمله آخر نیز می‌تواند قرینه‌ای بر

این باشد که تنها تخصیص جمله آخر مراد است. پس مطابق با قاعده «إذا تعارض الدلیلان، تساقطا»، از باب قدر متیقن تنها می‌توان بر تخصیص جمله آخر حکم کرد.

اگر چنین استدلالی درست باشد، در تمام این موارد باید حکم به بازگشت استثنا به همه جملات داد. این در حالی است که می‌دانیم لاقلاً در بعضی موارد، مراد مقنن تخصیص جمله آخر است. لذا استدلال مزبور ناتمام است. مضاف بر این، استدلال مزبور صرفاً در خصوص مخصص لفظی صدق می‌کند و نمی‌توان در مواردی که به حکم عقل یا عرف، مخصصی بر کلام وارد می‌شود، استدلال مزبور را جاری دانست.

هفتم: دلیل دیگر این است که اگر خاص به تمام جمله‌های عام برگردد، ابهامی در کلام وجود نخواهد داشت، اما اگر به یکی از آن جملات برگردد، موجب ابهام سخن می‌شود و اصل بر این است که سخن بدون ابهام باشد و مخاطب را سردرگم نسازد.

### ۳.۱. دیدگاه سوم: استثنا مشترک لفظی برای تمام جمله‌ها و جمله آخر است

این دیدگاه که منتسب به سیدمرتضی است، مبتنی بر اشتراک لفظی است؛ یعنی استثنایی پس از چند جمله، برای تمام جمله‌ها و نیز جمله آخر وضع شده است. پس برای تشخیص اینکه کدام جمله عام را تخصیص می‌زند، باید قرینه وجود داشته باشد (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۵۰).

در این راستا، می‌توان بند ۴ ماده ۳۴ «قانون پولی و بانکی» را مثال زد که این‌گونه بیان می‌دارد که

«انجام عملیات زیر برای بانک‌ها ممنوع است: ... مطالعات فرهنگی»

۵. اعطای اعتبار به اعضای ارکان یا رؤسای ادارات و بازرسان بانک مرکزی ایران مگر با رعایت آیین‌نامه‌ای که در این مورد، به تصویب شورای پول و اعتبار خواهد رسید». مطابق این دیدگاه، قید «مگر با رعایت آیین‌نامه‌ای که در این مورد، به تصویب شورای پول و اعتبار خواهد رسید»، در تخصیص عبارت «بازرسان بانک مرکزی ایران» یا تمام جمله قبل از این استثنا مشترک است و برای تعیین مراد گوینده، باید قرینه‌ای وجود داشته باشد؛ البته در خصوص قید «بانک مرکزی ایران» نیز ممکن است این ابهام وجود داشته باشد که آیا قید مزبور تنها مربوط به بازرسان است یا ارکان یا رؤسای ادارات را نیز مقید می‌سازد یا خیر؟

سیدمرتضی دیدگاه خویش را بر دلایل زیر استوار ساخته است.

اول: وقتی گوینده بیان می‌دارد «غلامان مرا بزن و دوستانم را ملاقات کن مگر یکی از ایشان را»، بر مخاطب جایز است که از گوینده سؤال کند که آیا منظور ایشان یک نفر از جمله آخر است یا یک نفر از دو جمله و این سؤال از گوینده نیکو نیست مگر در جایی که لفظ، محتمل در معنایی بوده و مشترک بین آن‌ها باشد (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۵۰).

گفته شده است که نیکویی پرسش از گوینده، اختصاص به اشتراک لفظی ندارد، بلکه ممکن است نتیجه اشتراک معنوی و حتی توقف باشد (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۷؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۷۳). حتی شاید بتوان گفت این استدلال مستلزم دور است؛ زیرا ایشان می‌گویند حسن استفهام و سؤال مخاطب از گوینده که یک نفر از جمله آخر است یا هر دو جمله، «مشترک بودن لفظ» است حال آنکه ایشان قائل به اشتراک لفظی است؛ اگرچه به صراحت بازگو نکرده باشد؛ یعنی اینکه دلیل حسن استفهام از گوینده، اشتراک لفظی است و دلیل مشترک بودن لفظ، حسن استفهام است و این امر مستلزم دور است؛ همچنان که می‌توان گفت استدلال مزبور در مواردی که مخصص لفظی نیست، ناتمام است.

دوم: وقتی لفظی در دو معنای مختلف، بدون وجود قرینه‌ای که گواه مجاز بودن آن است، استعمال شود، نشان از آن دارد که در هر دو، حقیقت است. در قرآن و استعمال اهل لغت نیز استثنا به دنبال چند جمله عام، گاه به آخر و گاه به تمام جمله‌ها بازگشت داده می‌شود. چنین استعمالی نشان از آن دارد که استثنا در بازگشت به جمله آخر یا تمام جمله‌ها محتمل است. پس در اینکه به کدام یک بازگشت داده شود، مستلزم قرینه است (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۵۰).

در پاسخ به این استدلال می‌توان گفت اولاً، استعمال علامت حقیقت نیست، بلکه باید لفظ در معنای حقیقی وضع شده باشد. با فرض پذیرش این سخن، این مستدل می‌تواند محتمل بین اشتراک لفظی و معنوی باشد و مثبت حرف شما نیست (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۷). ثانیاً، نتیجه اشتراک لفظی این است که تنها با کمک قرینه می‌توان استعمال استثنا در بازگشت به جمله آخر یا تمام جملات را استنباط کرد. این در حالی است که مطابق با استدلال ایشان برای ادراک و فهم اینکه محل نزاع اشتراک لفظی است، باید استثنا بدون قرینه هم در بازگشت به جمله آخر و هم در بازگشت به تمام جملات استعمال شده باشد. پس به نظر می‌رسد گوینده در استدلال فوق دچار تناقض‌گویی شده است.

سوم: استثنا در کلام لزوماً یا باید به جمله آخر بازگشت داده شود یا تمام جمله‌ها و محال است که به هیچ‌کدام بازگشت داده نشود. باوجوداین، چون نظر قائلین به بازگشت استثنا به جمله آخر و همچنین، نظر قائلین بازگشت استثنا به همه جملات قانع‌کننده نیست و نمی‌توان قطع حاصل کرد که استثنا به کدام یک رجوع می‌کند، باید توقف کرد و ارجاع به هرکدام را محتاج قرینه دانست (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۵۱). این استدلال محتمل بین اشتراک لفظی و معنوی است و مثبت حرف ایشان نیست (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۷)؛ همچنان‌که بازگشت استثنا به جمله آخر، امری اجماعی است. لذا با بازگشت استثنا به جمله آخر، محذور طرف‌داران این استدلال مرتفع می‌شود و نوبت به توقف نمی‌رسد.

چهارم: قیودی که به دنبال چند جمله عام می‌آید نظیر حال یا ظرف زمان یا ظرف مکان، محتمل است که متعلق به معنی که به آن نزدیک است یا تمام جملات باشد و به‌طور قطع نمی‌توان نظر داد و آن هنگام که نسبت به این قیود چنین باشد، در استثنا نیز همین‌گونه است (علم‌الهدی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص. ۲۵۲)، اما باید دانست قیاس ایشان، قیاس در لغت است و لزومی ندارد تابع یک حکم باشد. همچنین، با فرض پذیرش این سخن، حرف ایشان محتمل بین اشتراک معنوی و لفظی است (عاملی، ۱۳۹۰، ص. ۱۲۷؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص. ۲۷۳). به‌علاوه، محل نزاع این است که آیا استثنا ظهور در جمله آخر یا تمام جمله‌ها دارد. پس اصلاً وجهی برای اشتراک باقی نمی‌ماند (حسینی جرجانی، ۹۷۵ق، ص. ۲۲۴ به نقل از بهایی (شیخ)، ۱۴۲۵ق، ص. ۳۶۹).

درمجموع، دو ایراد به دیدگاه قائلین به اشتراک لفظی می‌توان وارد کرد. نخست آنکه، در رد استدلال ایشان که می‌گویند استثنا در بازگشت به تمام جمله‌ها و جمله آخر، اشتراک لفظی است، می‌توان گفت سؤال اینجاست که ایشان که قائل بر توقف در نتیجه اشتراک لفظی هستند، چگونه می‌گویند استثنا هم در جمله آخر استعمال شده است و هم در همه جملات؟ ممکن است پاسخ داده شود که به کمک قرینه می‌توان تشخیص داد. این در حالی است که فرض نگارندگان در صورتی است که کلام منصرف از قرینه باشد. اگر هم ایشان به این پیش‌فرض که محل نزاع در جایی است که قرینه‌ای در کار نباشد، قائل باشند، استدلال ایشان نمی‌تواند مثبت اشتراک لفظی باشد؛ یعنی ایشان باید برای اثبات دلیل خود مصداقی بیاورند که بدون قرینه، هم در جمله آخر و هم در همه جملات استعمال شده باشد و این امر محال است.

دوم اشکالی است که قابل بازگشت به اشکال اول است. در واقع، در این دیدگاه، استدلال با

نتیجه سازگار نیست؛ زیرا وقتی یک لفظ به صورت مشترک لفظی برای چند معنا وضع شده باشد، حقیقت در تمام معانی دارد و نتیجه آن می‌شود که لفظ باید در تمام معانی حقیقی به کار رود نه اینکه منتهی به توقف شود. ممکن است پاسخ داده شود که استعمال یک لفظ در چند معنا به صورت هم‌زمان جایز نیست. پس نمی‌توان مخصص را هم‌زمان به تمام جمله‌های عام ارجاع داد، اما این پاسخ نیز قانع‌کننده نیست؛ زیرا تخصیص هم‌زمان تمام عام‌ها به معنای استعمال یک لفظ در چند معنا نیست، بلکه هر عام، معنای جداگانه‌ای دارد و تکرار عبارات محسوب نمی‌شود.

#### ۴.۱. دیدگاه چهارم: استثنا به صورت مشترک معنوی و برای مطلق اخراج است

در این دیدگاه، استثنا به صورت مشترک معنوی و برای مطلق اخراج است و یکی از مصادیق آن، جمله آخر و یکی از مصادیق آن، تمام جملات است. این دیدگاه منسوب به صاحب معالم است (عاملی، ۱۳۹۰، صص. ۱۲۱-۱۲۵) و بسیاری از فقها نیز آن را برگزیده‌اند (نراقی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص. ۱۹۰؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص. ۱۰۵؛ حیدری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۱۵).

همان‌گونه که بیان شد، محل نزاع جایی است که استثنا ظهور در کدام عبارت دارد و قول به اشتراک وجهی ندارد. مثلاً وقتی واژه «انسان» که صلاحیت اطلاق بر محمد، علی، حسن و حسین دارد، بیان می‌شود که ممکن است هریک از این مصادیق اراده شده باشد، نمی‌توان استعمال آن در یک مصداق را بر استعمال در مصداق دیگر ترجیح داد مگر اینکه قرینه‌ای وجود داشته باشد.

پس اشکالی که به دلیل دوم سیدمرتضی وارد شد، در اینجا نیز وجود دارد؛ یعنی حرف ایشان مستلزم آن است که استثنا بازگشت به جمله آخر یا تمام جمله‌ها داده شده باشد و این حرف، جز با قرینه ثابت نمی‌شود حال آنکه محل بحث جایی است که قرینه نباشد.

باید دانست برخی معتقدند این چهار دیدگاه، دلایل ظنی است و اثبات‌کننده ظهور نیست (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۷ الف، ج ۱، ص. ۱۱۵). در این راستا، می‌توان گفت اصولاً بحث از اشتراک اعم از لفظی یا وضعی، در اینجا موضوعیت ندارد؛ زیرا اشتراک بدین معناست که لفظی برای چند معنا وضع شده است (مشترک لفظی) یا مصادیق گوناگونی دارد (مشترک معنوی)، اما در اینجا سخن در مورد وضع لفظ نیست، بلکه چند لفظ با چند معنا وجود دارد که پس از تمام آن‌ها مخصص آمده است و باید دید مخصص به کدام لفظ برمی‌گردد.

ممکن است گفته شود همین هیئت یعنی چند جمله عام و یک مخصص از سوی یک واضع

(وضع تعینی) یا به‌مرور (وضع تعینی) برای چند معنا وضع شده است که عبارت است از «تخصیص جمله آخر»، «تخصیص همه جمله‌ها» و «عدم تخصیص». پس باید ثابت کرد که گوینده در مقام استعمال چنین هیئتی، کدام معنا را اراده کرده است. بطلان این ادعا از ظاهرش نمایان است و نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا هیچ‌کس مشترک لفظی و معنوی را به این صورت معنا نکرده است.

#### ۵.۱. دیدگاه پنجم: قائلین به تفصیل در وحدت یا تکرار موضوع

این دیدگاه که دیدگاهی تفصیلی است، از سوی مرحوم نایینی مطرح شده (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص. ۴۹۷؛ نایینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص. ۵۵۵) و شاگرد ایشان، مرحوم مظفر نیز همین نظر را برگزیده است (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱، ص. ۱۶۰).

به اعتقاد ایشان، باید بین مواردی که یک موضوع بیشتر وجود ندارد و آن موضوع در صدر کلام تکرار شده است و بین مواردی که موضوعات متعدد وجود دارد و هر موضوع در هر جمله تکرار شده است، تفاوت قائل شد. بدین صورت که در مورد اول، استثنا به تمام جملات و در مورد دوم، استثنا تنها به جمله آخر بازگشت داده می‌شود، زیرا ایشان بر این باور است که از نظر ادبی، استثنا به موضوع مربوط است (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص. ۴۹۷).

این تفصیل معنای روشنی ندارد و از همین رو در برخی مصادیق، اختلاف نظر وجود دارد که آیا مثالی برای حالت وحدت موضوع است یا تعدد موضوع؟ مثالی که برای وحدت موضوع می‌توان بیان کرد، آیات ۴ و ۵ سوره مبارکه نور است که می‌فرماید «آنان که به زنان شوهردار، نسبت ناروایی می‌دهند و شهادی ندارند، هشتاد تازیانه به آنان یزنید و شهادت آن‌ها را نپذیرید و آن‌ها فاسق‌اند مگر اینکه توبه کنند». در اینجا، موضوع سه جمله قبل از استثنا یکسان است؛ یعنی «کسانی که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهند». بنابراین، استثنا به تمام جملات قبل برمی‌گردد؛ البته حکم هر سه جمله، متفاوت و عبارت است از «تازیانه»، «نپذیرفتن شهادت» و «فسق».

مثالی که برای تعدد موضوع می‌توان ارائه داد، ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی است که در آن، چهار حالت برای تعیین بهای خواسته بیان شده و در انتهای ماده آمده است که «مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد». در این مورد، دو احتمال وجود دارد. نخست آنکه، فقط جمله آخر را تخصیص می‌زند و تنها شامل دعاوی درباره اموال می‌شود. این مورد از بحث ما

خارج است. دوم اینکه، اگر صلاحیت تخصیص جملات قبل را نیز داشته باشد، از آنجاکه در هریک از بندهای چهارگانه، موضوع جداگانه آمده است، براساس دیدگاه آخر، استثنا باید به تمام جملات بازگردد.

این تردید به‌گونه دیگری در ماده ۸۷ «قانون آیین دادرسی مدنی سابق» نیز وجود داشته است؛ با این تفاوت که استثنای آخر ماده بدین صورت بیان شده بود که «در مواردی که تعیین بهای خواسته در ابتدای دعوی ممکن نیست، بهای خواسته بیش از یکصد هزار ریال محسوب است مگر اینکه اجمالاً کمتر بودن بها معلوم باشد» (محمدی، ۱۳۸۵، ص. ۱۱۰).

همان‌گونه که اشاره شد، در مورد تعیین مصداق این دو حالت ملاک مشخصی وجود ندارد. برای مثال، در مورد آیات مورد بحث گفته شده است «در اینجا ممکن است بگوییم کسانی که قائل به برگشتن این استثنا به‌خصوص به جمله آخر یعنی به "وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ" هستند، نظرشان این است که در این آیات، موضوع تکرار شده است و کسانی که قائل‌اند به اینکه استثنا شامل همه آنها می‌شود، نظرشان این است که موضوع، تکرار نشده و فقط در صدر کلام، یک بار ذکر شده است و بدین ترتیب، نزاع، یک نزاع لفظی می‌شود» (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص. ۱۹۲).

همچنین، در رد استدلال ایشان گفته شده است استثنا از نظر ادبی، به «محمول» مربوط می‌شود نه موضوع (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص. ۵۴۵). همچنین، اینکه ملاک در الفاظ، ظهور عرفی کلام است و صرف استدلال‌های منطقی، عقلی و ادبی قابل قبول نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص. ۱۴۷).

به نظر می‌رسد تکرار یا عدم تکرار موضوع ملاک مناسبی برای این بحث نیست؛ زیرا ممکن است گوینده در موردی، موضوع را در جملات قبلی تکرار کرده باشد و درعین حال، تمام آنها را تخصیص بزند، بلکه ممکن است گفته شود غالباً تعدد موضوع موجب تخصیص تمام جملات می‌شود مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف آن وجود داشته باشد.

همچنین، همان‌طور که پیش از این نیز بیان شد، موضوع حاضر، موضوعی صرفاً ادبی نیست تا بتوان با تمسک به قواعد ادبی پاسخ را دریافت.

#### ۱.۶. دیدگاه ششم: برگشت استثنا به جمله آخر در فرض تعدد موضوع و محمول جملات

طرف‌داران این دیدگاه که منسوب به معتزلی است، معتقدند اگر جمله‌های عام از نظر موضوع و

محمول متعدد باشند، استثنا به جمله آخر بازمی‌گردد مانند «أكرم العلماء و أكرم الشيوخ و أكرم الهاشمين الا الفساق»، اما اگر فقط محمول یا به تعبیر عده‌ای، فعل تکرار شده باشد مانند «أكرم العلماء و قلدهم الا الفساق» یا فقط موضوع تکرار شده باشد مانند «أكرم العلماء و الشيوخ و الهاشمين الا الفساق»، استثنا به همه جمله‌ها برمی‌گردد (بصری، ۱۴۰۳، ج ۱، ص. ۲۴۶؛ سبزواری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص. ۱۴۲). این دیدگاه نیز نمی‌تواند مورد قبول واقع شود؛ زیرا در فرضی که موضوع و محمول متعدد است، استثنا قابلیت و اقتضای بازگشت به تمام جملات را دارد و بازگشت استثنا به جمله آخر، عبارت قانونی را از ابهام خارج نمی‌سازد. به تعبیر دیگر، چنین تفکیکی بین دو دسته از جمله‌های پیش‌گفته، تفکیک واقعی نخواهد بود.

#### ۷.۱. دیدگاه هفتم: تفاوت بین مخصص متصل و منفصل

احتمال دیگری که ممکن است در اینجا مطرح شود، آن است که هرگاه مخصص، متصل به جمله‌های عام باشد، استثنا به تمام آن‌ها برمی‌گردد؛ زیرا متصل بودن مخصص، قرینه‌ای بر آن است که استثنا به تمام جملات برمی‌گردد و ابهامی در اینجا وجود ندارد، اما هرگاه قرینه‌ای به صورت منفصل باشد، کلام مجمل می‌شود و در عمل باید یکی از دیدگاه‌های قبلی را برگزید؛ هرچند به ندرت اتفاق می‌افتد که مخصص به صورت منفصل بیاید.

این دیدگاه، انتزاعی و ذهنی است و دلیلی مبنی بر اینکه بتوان عنوان کرد اتصال یا انفصال مخصص بتواند ملاکی برای بازگشت استثنا به جمله آخر و ماقبل آن باشد، وجود ندارد. برای همین، چه بسا بتوان برعکس دیدگاه قبلی را اتخاذ کرد؛ بدین نحو که عنوان شود اگر گوینده، مخصص را به صورت منفصل بیان کرده باشد، استثنا به تمام جمله‌ها برمی‌گردد؛ زیرا گوینده تمام جملات عام را به صورت یکسان بیان کرده و پس از آن، مخصص را منفصل آورده است. لذا وضعیت این مخصص نسبت به تمام جمله‌ها یکسان است. مضاف بر این، اتکا به صرف قواعد لفظی برای رفع ابهام مزبور شایسته نیست.

#### ۸.۱. دیدگاه هشتم: توقف

مطابق این دیدگاه که منسوب به غزالی از علمای اهل سنت و آخوند خراسانی از علمای شیعه است، باید در محل نزاع قائل به توقف بود و رجوع استثنا به جمله آخر را صرفاً از باب قدر متیقن پذیرفت؛ زیرا استثنا نه ظهور در بازگشت به جمله آخر و نه ظهور در بازگشت به تمام جمله‌ها

دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۲۲۵؛ عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۵۴۳). این ادعا که استثنا نه ظهور در بازگشت به جمله آخر دارد و نه سایر جمله‌ها، موردپذیرش نیست؛ زیرا وقتی استثنا اقتضای بازگشت به جمله آخر یا تمام جمله‌ها دارد، این ظهور، به عبارت قانونی بار می‌شود. لذا وقتی این ظهور برای کلام ایجاد شد، باید برای رفع ابهام از کلام، راه‌حلی برگزید.

## ۲. تفسیر قانون

چنانچه به هر جهت نتوان مراد حقیقی قانون‌گذار را به واسطه عدم قطعیت قانون دریافت، باید لاجرم دست‌به‌دامان تفسیر شد. مراد قانون‌گذار از طریق تفسیر را می‌توان از راه فنون لفظی یا فنون غیرلفظی استنباط کرد. شرط تمسک به فنون لفظی آن است که به یاری فنون غیرلفظی مانند اوضاع و احوال خارج از قانون، نتوان به مراد قانون‌گذار پی برد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص. ۹۵). فنون غیرلفظی که در مانحن‌فیه به یاری ما آمده، عبارت است از حکم عقل، عرف (بنای عقلا)، اصول کلی حقوقی و... برای مثال، می‌توان به ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ اشاره کرد که «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و الحاقات و اصلاحات آن و مواد ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳ و ۳۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و سایر قوانین و مقررات، در موارد مغایر ملغایم گردد». در اینجا در مورد بازگشت قید «در موارد مغایر» ابهام وجود دارد که البته به حکم عقل و همچنین عرف قانون‌گذاری، می‌توان بر این نظر بود که قید مزبور تنها به «قوانین و مقررات» برمی‌گردد.

بنابراین، برای دست یافتن به مراد قانون‌گذار در مورد قرار گرفتن یک خاص پس از چند عام نیز نخست باید به فنون غیرلفظی استنباط تمسک جست و آنگاه که امکان استناد به فنون غیرلفظی، غیرممکن بود، لاجرم از طریق فنون لفظی درصدد رفع ابهام برآمد. در این صورت تنها برای پرهیز از بیهوده بودن استثنا، رجوع آن به عام آخر را می‌توان امری یقینی به شمار آورد و در امور مشکوک (جملات عام قبلی)، همان‌گونه که اصولیون اتفاق نظر دارند، به اصول عملیه مراجعه کرد تا مخاطب از حیرت درآید.

## ۳. اصول عملیه

بررسی و تبیین دیدگاه اصولیون در مانحن‌فیه و نقد و بیان ایرادهای هر یک نشان داد که هیچ‌یک از نظرات یادشده نمی‌تواند مصون از اشتباه باشد. در این میان، تنها بازگشت استثنا به جمله آخر،

اجتناب‌ناپذیر و اجماعی است و دیدگاه مخالفی نسبت به آن وجود ندارد (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص. ۴۵۳)؛ زیرا اگر قرار باشد استثنا به هیچ‌کدام از جملات برنگردد، بیان آن، بیهوده و لغو است.

در خصوص بازگشت استثنا به جمله آخر، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. بعضی آن را نتیجه ظهور می‌دانند (طوسی (شیخ)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۳۲۱). بعضی دیگر، آن را از باب قدر متیقن که حکم عقلی است، می‌دانند (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۵۴۰؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص. ۲۳۶) و دیگران این بازگشت را به جهت موافقت با عرف و محاوره می‌دانند (خمینی (امام)، ۱۳۷۶، ج ۴، ص. ۴۸۹).

باید دانست که بازگشت استثنا به جمله‌های عام قبلی، امری مشکوک است و در امور مشکوک، همان‌گونه که اصولیون اتفاق نظر دارند، باید به اصول عملیه مراجعه کرد تا مخاطب از حیرت به درآید.

ممکن است رجوع به اصول عملیه با ایرادهای زیر مواجه شود.

اول: ممکن است گفته شود در خصوص سایر جمله‌ها باید به اصالة العموم مراجعه کرد، اما در اینجا نمی‌توان به اصول عملیه مراجعه کرد. به نظر می‌رسد در اینجا مجالی برای رجوع به اصالة العموم نیست؛ زیرا صرف آنکه کلامی ظهور در عموم داشته باشد، مجوزی برای رجوع به اصالة العموم ایجاد نمی‌کند، بلکه باید دید اراده جدی متکلم چیست؛ یعنی اصالة العموم، وقتی حجت است که با اراده جدی متکلم تطابق داشته باشد و با وجود استثنایی که صلاحیت بازگشت به جمله آخر و سایر جملات را دارد، دستیابی به مراد جدی متکلم بعید است. بر همین اساس، رجوع به اصالة العموم وجهی ندارد (خمینی (امام)، ۱۳۷۶، ج ۴، ص. ۴۸۹).

دوم: اصول عملیه هنگام تردید در احکام و افعال مورد استفاده قرار می‌گیرد حال آنکه تردید ما در اینجا مربوط به الفاظ است. پس باید به اصول لفظی مراجعه کرد.

در پاسخ می‌توان گفت اولاً، قاعده لفظی در اینجا وجود ندارد. ثانیاً، در الفاظ نیز عندالشک، اصول عملیه جریان دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص. ۱۴۷). ثالثاً، تردید در احکام نیز گاه از ابهام در الفاظ ناشی می‌شود.

سوم: ممکن است اشکال شود که اصل عملی، مطابق با حکم واقعی مورد نظر گوینده نیست. لذا نمی‌توان به اصول عملیه مراجعه کرد.

پاسخ آن است که مراجعه به اصول عملیه تنها به منظور رفع سرگردانی است و بار تکلیف را از دوش متکلف برمی‌دارد. همچنین، پاسخ داده شده که مسئولیت عمل نکردن به حکم واقعی به عهده گوینده‌ای است که سخن خود را به صورت مبهم بیان کرده است.

چهارم: ممکن است گفته شود با فرض پذیرش اینکه بتوان در رفع ابهام از الفاظ نیز به اصول عملیه مراجعه کرد، لیکن اینکه به کدام یک از اصول عملیه مراجعه کرد، خود محل ابهام است. در پاسخ باید بیان داشت مانند سایر مواردی که فقها مراجعه به اصول عملیه را تجویز کرده‌اند، باید دید حسب مورد، مجال مراجعه به کدام یک از اصول عملیه است. برای مثال، فرض کنید در سند نکاح در خصوص پرداخت مهریه عنوان شده است که «پرداخت اقلام مهریه به نحو عندالمطالبه یا عندالاستطاعه بر ذمه زوج است». اگر هیچ دلیل لفظی و غیرلفظی به منظور تعیین نحوه اشتغال ذمه زوج وجود نداشته باشد، با مراجعه به اصل احتیاط باید مهریه را عندالمطالبه در نظر گرفت.

در مثالی دیگر، روایت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) را بیان می‌داریم که فرمودند «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»؛ همان گونه که می‌بینید من نماز می‌خوانم، نماز بخوانید. حال اگر در اینجا به واسطه ابهام در لفظ «رَأَيْتُمُونِي» تردید کنیم، آیا مراد دیدن ظاهری است یا فهمیدن کیفیت نماز نیز مورد توجه پیامبر بوده است؟ اگر قرینه لفظی یا غیرلفظی به منظور فهم مراد پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) وجود نداشته باشد، به واسطه اصل احتیاط باید حکم کرد که برای اطمینان بیشتر باید نظر معصوم (علیه‌السلام) در خصوص کیفیت نماز را نیز جویا شد. همچنین، اگر کسی یقین داشته باشد که کیفیت نماز را از معصوم (علیه‌السلام) جویا شده است، لیکن شک کند آیا همچنان نماز باکیفیت در عمل او جاری هست یا خیر، با تمسک به اصل استصحاب باید حکم کرد که کیفیت توصیه شده از معصوم (علیه‌السلام) کفایت می‌کند و نیاز به تحقیق بیشتر از ایشان ندارد.

### نتیجه‌گیری

بعضی اوقات در قوانین و مقررات مختلف جهت بیان یک حکم قانونی با عباراتی مواجهیم که در آن‌ها یک جمله خاص پس از چند جمله عام یا یک قید پس از چند عبارت مطلق یا یک صفت پس از چند موصوف قرار گرفته است. در این حالت اگر قرینه‌ای در عبارت مقنن وجود نداشته نباشد، از آنجاکه مخصص یادشده هم به جمله آخر و هم به عبارت ماقبل آخر قابل رجوع است، ماده قانونی مورد نظر محتمل در چند معنای هم‌ارزش و درعین حال، مجمل و نامفهوم از جهت

دستیابی به مراد قانون‌گذار می‌شود. مثال‌های متعدد حقوقی در لسان قانون‌گذار در این خصوص نیز گواه وجود ابهامی مخل برای دریافت فهم معنا و مراد قانون است.

ممکن است گفته شود وجود چنین ابهامی نه تنها مخل نیست، بلکه بر زیبایی آن می‌افزاید؛ چنان‌که یکی از دلایل اعجاز کلام باری تعالی را چندبعدی بودن آن ذکر کرده‌اند، اما آنچه در این ادعا مورد غفلت قرار می‌گیرد، وجه تمایز آشکار زبان قانون‌گذار با زبان ادبی است؛ زیرا ملبس ساختن زبان ادبی به وجود ابهامات و اتهامات موجب زیبایی آن است، اما زبان قانون‌گذار به عنوان زبانی جهت ابلاغ پیام و حکم باید عاری از هرگونه ابهام و ابهام باشد. پس آنگاه که به هر جهت، به واسطه نبود قرینه، چنین ابهامی در کلام رخ دهد، لاجرم باید دست‌به‌دامان تفسیر شد.

در خصوص چنین ابهامی، مفسر باید به اصول فقه مراجعه کند. اصولیون دیدگاه‌های متفاوتی در این باب ارائه کرده‌اند از جمله اینکه، بعضی معتقدند استثنا فقط به عبارت آخر رجوع دارد و فرقی بین استثنای متصل و منفصل نیست و نیز آنکه، تمام جمله‌های عام را تخصیص می‌زند و باید میان استثنای متصل و منفصل تفکیک کرد، اما هیچ دیدگاهی مصون از ایراد نمانده و همه این‌ها را مورد اشکال گروه‌های مخالف قرار گرفته است.

با وجود این اختلاف‌نظرها، آنچه قدر متیقن است، آن است که قطعاً رجوع استثنا به عام آخر، امری یقینی است، اما به هر جهت، بازگشت استثنا به جمله‌های عام قبلی، امری مشکوک است و در این خصوص، گریزی نیست که برای رفع حیرت و سرگردانی مخاطب، همان‌گونه که شیوه اصولیون در مواجهه با امور مشکوک است، به اصول عملیه مراجعه کرد؛ البته ممکن است گفته شود در اینجا باید به اصول لفظیه مراجعه کرد؛ زیرا تردید در اینجا مربوط به الفاظ است و اصول عملیه هنگام تردید در احکام و افعال مورد استفاده قرار می‌گیرد. شاید هم بیان شود اصل عملی مطابق با حکم واقعی مورد نظر گوینده نیست و رجوع به اصول عملیه نسخه مناسبی نیست، اما همان‌طور که بیان شد، در اینجا هیچ قاعده لفظی وجود ندارد تا بتوان بدان مراجعه کرد. پس محملی برای اصول لفظیه وجود ندارد. مضافاً آنکه، مراجعه به اصول عملیه به منظور رفع سرگردانی است تا آنکه بار تکلیف از دوش متکلف برداشته شود. بنابراین، مسئولیت نهایی عمل نکردن به حکم واقعی در مقرره مورد نظر، به عهده مقننی است که سخن خویش را به صورت مبهم بیان کرده است.

باید دانست از میان اصول عملیه هم باید به اصلی مراجعه کرد که فرض مورد نظر مجرای آن

است. لذا بسته به مورد و شرایطی که در هریک از مواد قانونی محل بحث دارد، باید اصل عملی متناسب با آن را پیدا و مطابق آن عمل کرد.



## منابع

- (۱) قرآن کریم.
- (۲) آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول (جلد ۱). قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام).
- (۳) آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۲۵ق). کفایة الاصول فی اسلوبها الثانی (باقر ایروانی، شارح) (جلد ۳). نجف: مؤسسه احیاء التراث الشیعه.
- (۴) ابن حاجب، ابی عمر عثمان (۱۳۲۶ق). مختصر المنتهی الاصولی. قاهره: مطبعه کردستان العلمیه.
- (۵) ایروانی نجفی، میرزا علی (۱۳۸۷). الاصول فی علم الاصول (جلد ۱). قم: بوستان کتاب.
- (۶) بصری، ابوالحسین محمد (۱۴۰۳ق). المعتمد فی اصول فقه (جلد ۱). بیروت: دارالکتاب العلمیه.
- (۷) بهایی (شیخ)، محمد بن حسین (۱۴۲۵ق). زبده الاصول (مع حواشی مصنف علیها). قم: شریعت.
- (۸) جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۰). مکتب‌های حقوقی در اسلام. تهران: گنج دانش.
- (۹) حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۰۴ق). مبادی الوصول الی علم الاصول. تهران: مطبعه العلمیه.
- (۱۰) حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۲۵ق). نهایة الوصول الی علم الاصول (جلد ۲). قم: مؤسسه الامام الصادق (علیه‌السلام).
- (۱۱) حیدری، علی نقی (۱۴۱۲ق). اصول الاستنباط (جلد ۱). قم: لجنة اداره الحوزة العلمیه.
- (۱۲) خمینی (امام)، سیدروح‌الله (۱۳۷۶). جواهر الاصول (جلد ۴). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت‌الله علیه).
- (۱۳) رازی، فخرالدین محمد (۱۴۲۰ق). المحصول فی علم اصول الفقه (عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، محققان) (جلد ۳). بیروت: المكتبة العصرية.
- (۱۴) سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۷ الف). الموجز فی اصول الفقه (جلد ۱). قم: مؤسسه الامام الصادق (علیه‌السلام).
- (۱۵) سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۷ ب). الوسیط فی اصول الفقه (جلد ۱). قم: مؤسسه الامام الصادق (علیه‌السلام).
- (۱۶) سبزواری، عبدالاعلی (۱۴۱۷ق). تهذیب الاصول (جلد ۱). قم: مؤسسه المنار.
- (۱۷) سرخسی، محمد بن احمد (۱۳۸۷). اصول السرخسی (ابوالوفای افغانی، مصحح) (جلد ۲). قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- (۱۸) شاهنوش فروشانی، محمد عبدالصالح (۱۴۰۲). تبیین کاربست «اصول حقوقی» به منظور حفظ تمامیت نظام قانونی، در برابر کاربست «اصول لفظی» به منظور کشف مراد قانون‌گذار. پژوهشنامه حقوق اسلامی، ۲۴(۴)، صص. ۶۴۷-۶۷۴. doi: 10.30497/law.2023.245526.3463

- ۱۹) شهیدی، مهدی (۱۳۸۲). آثار قراردادهای و تعهدات (جلد ۳). تهران: مجد.
- ۲۰) طوسی (شیخ)، محمد بن حسن (شیخ) (۱۴۱۷ق). العدة فی اصول الفقه (جلد ۱). قم: محمدتقی علاقبندان.
- ۲۱) عاملی، حسن بن زین‌الدین (۱۳۹۰). معالم‌الدین و ملاذالمجتهدین. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۲۲) عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۱۷ق). نهاية الافکار (جلد ۲). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۲۳) علم‌الهدی، علی بن حسین (۱۳۷۶). الذریعة الی اصول الشریعة (جلد ۱). تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۲۴) غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). المستصفی (محمد عبدالسلام عبدالشافی، محقق) (جلد ۲). بیروت: نشر دارالکتب العلمیة الطبعة.
- ۲۵) فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۳۰ق). دراسات فی الاصول (جلد ۲). قم: مرکز فقه الاثمة الاطهار (علیهم السلام).
- ۲۶) فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۰). نقداصول الفقهیه (جلد ۱). مشهد مقدس: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۲۷) محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۵). مبانی استنباط حقوق اسلامی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۲۸) مظفر، محمدرضا (۱۳۷۵). اصول الفقه (جلد ۱). قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ۲۹) مفید (شیخ)، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق). مختصر التذکرة لاصول الفقه. قم: دارالمفید.
- ۳۰) مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق). انوار الاصول (جلد ۲). قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۳۱) موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۹). علم اصول (جلد ۱). تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- ۳۲) نایینی، محمد حسین (۱۳۵۲). اجودالتقریرات (جلد ۱). قم: مطبعة العرفان.
- ۳۳) نایینی، محمد حسین (۱۳۷۶). فوائد الاصول (جلد ۲). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳۴) نراقی، محمد مهدی بن ابی‌ذر (۱۳۸۴). تجرید الاصول (جلد ۱). قم: سیدمرتضی.
- ۳۵) وحید بهبهانی، محمد باقر بن اکمل (۱۴۱۵ق). الفوائد الحائریة (جلد ۱). قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- ۳۶) هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۰۵ق). بحوث فی علم الاصول (جلد ۳). قم: المجمع العلمی للشهید صدر.

## References

- 1) The Holy Quran.
- 2) Akhund Khorasani, Mohammad Kazem (1409 AH/1988). Kifāyat al-Uṣūl (Vol. 1). Qom: Al al-Bayt (A.S.) Institute [in Arabic].
- 3) Akhund Khorasani, Mohammad Kazem (1425 AH/2004). Kifāyat al-Uṣūl fi Uslūbihā al-Thānī (B. Iravani, Annotator) (Vol. 3). Najaf: Shia Heritage Revival Institute [in Arabic].
- 4) Alam al-Hoda, Ali ibn Husayn (1376 SH/1997). al-Dharī'ah ilā Uṣūl al-Sharī'ah (Vol. 1). Tehran: University of Tehran Press and Publication Institute [in Arabic].
- 5) Amili, Hasan ibn Zayn al-Din (1390 SH/2011). Ma'ālim al-Dīn wa-Malādh al-Mujtahidīn. Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 6) Baha'i (Sheikh), Mohammad ibn Husayn (1425 AH/2004). Zubdat al-Uṣūl (with Author's Annotations). Qom: Shariat [in Arabic].
- 7) Basri, Abolhossein Mohammad (1403 AH/1983). al-Mu'tamad fi Uṣūl al-Fiqh (Vol. 1). Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [in Arabic].
- 8) Fadel Movahedi Lankarani, Mohammad (1430 AH/2009). Dirāsāt fi al-Uṣūl (Vol. 2). Qom: Jurisprudence Center of Pure Imams (A.S.) [in Arabic].
- 9) Feyz Kashani, Mohammad ibn Shah Murtada (1380 SH/2001). Naqd Uṣūl al-Fiqhiyah (Vol. 1). Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad [in Arabic].
- 10) Ghazali, Abu Hamid Mohammad ibn Mohammad (1413 AH/1992). al-Mustaṣfā (M. A. Abd al-Shafi, Ed.) (Vol. 2). Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [in Arabic].
- 11) Hashemi Shahroudi, Seyyed Mahmoud (1405 AH/1984). Buḥūth fi 'Ilm al-Uṣūl (Vol. 3). Qom: Scientific Assembly of Shahid Sadr [in Arabic].
- 12) Haydari, Ali Naqi (1412 AH/1991). Uṣūl al-Istinbāt (Vol. 1). Qom: Administration Committee of Islamic Seminary [in Arabic].
- 13) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousef (1404 AH/1983). Mabādi' al-Wuṣūl ilā 'Ilm al-Uṣūl. Tehran: al-Matba'ah al-Ilmiyah [in Arabic].
- 14) Hilli (Allamah), Hasan ibn Yousef (1425 AH/2004). Nihāyat al-Wuṣūl ilā 'Ilm al-Uṣūl (Vol. 2). Qom: Imam Sadiq (A.S.) Institute [in Arabic].
- 15) Ibn Hajib, Abi Omar Othman (1326 AH/1908). Mukhtaṣar al-Muntahā al-Uṣūlī. Cairo: Kurdistan Al-Ilmiyah Press [in Arabic].
- 16) Iraqi, Zia al-Din (1417 AH/1996). Nihāyat al-Afkār (Vol. 2). Qom: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 17) Iravani Najafi, Mirza Ali (1387 SH/2008). al-Uṣūl fi 'Ilm al-Uṣūl (Vol. 1). Qom: Boustān-e Ketāb [in Arabic].
- 18) Jafari Langroudi, Mohammad Jafar (1370 SH/1991). Maktabhā-ye Ḥuqūqī dar Islām [Legal Schools in Islam]. Tehran: Ganj-e Danesh [in Persian].
- 19) Khomeini (Imam), Seyyed Ruhollah (1376 SH/1997). Jawāhir al-Uṣūl (Vol. 4). Tehran: The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].
- 20) Makarim Shirazi, Naser (1428 AH/2007). Anwār al-Uṣūl (Vol. 2). Qom: Imam Ali ibn Abi Talib (A.S.) School [in Arabic].
- 21) Mohammadi, Abolhasan (1385 SH/2006). Mabānī-ye Istinbāt-e Ḥuqūq-e Islāmī

- [Foundations of Derivation in Islamic Law]. Tehran: University of Tehran Press and Publication Institute [in Persian].
- 22) Mousavi Bojnourdi, Seyyed Mohammad (1379 SH/2000). 'Ilm-e Uṣūl (Vol. 1) [Science of Jurisprudential Principles]. Tehran: Orouj Printing and Publishing Institute [in Persian].
  - 23) Mufid (Sheikh), Mohammad ibn Mohammad (1414 AH/1993). Mukhtaṣar al-Tadhkirah li-Uṣūl al-Fiqh. Qom: Dar al-Mufid [in Arabic].
  - 24) Muzaffar, Mohammad Reza (1375 SH/1996). Uṣūl al-Fiqh (Vol. 1). Qom: Esmaeilian Press Institute [in Arabic].
  - 25) Naeini, Mohammad Hossein (1352 SH/1973). Ajwad al-Taqrīrāt (Vol. 1). Qom: Matba'at al-Irfan [in Arabic].
  - 26) Naeini, Mohammad Hossein (1376 SH/1997). Fawā'id al-Uṣūl (Vol. 2). Qom: Society of Seminary Teachers of Qom [in Arabic].
  - 27) Naraqī, Mohammad Mehdi ibn Abi Zar (1384 SH/2005). Tajrīd al-Uṣūl (Vol. 1). Qom: Seyyed Mortaza [in Arabic].
  - 28) Razi, Fakhr al-Din Mohammad (1420 AH/1999). al-Maḥṣūl fī 'Ilm Uṣūl al-Fiqh (A. A. Abd al-Mawjoud & A. M. Muawwad, Eds.) (Vol. 3). Beirut: al-Maktabah al-Asriyah [in Arabic].
  - 29) Sabzevari, Abdolaali (1417 AH/1996). Tahdhīb al-Uṣūl (Vol. 1). Qom: al-Manar Institute [in Arabic].
  - 30) Sarakhsi, Mohammad ibn Ahmad (1387 SH/2008). Uṣūl al-Sarakhsi (A. Afghani, Ed.) (Vol. 2). Qom: Islamic Information and Documents Center [in Arabic].
  - 31) Shahidi, Mehdi (1382 SH/2003). Āsar-e Qarārdādḥā va Ta'ahhudāt (Vol. 3) [Effects of Contracts and Obligations]. Tehran: Majd [in Persian].
  - 32) Shahnoosh Forooshani, Mohammad Abdossaleh (1402 SH/2023). Tabyīn-e Kārbast-e «Uṣūl-e Ḥuqūqī» bih Manẓūr-e Ḥifẓ-e Tamāmīyat-e Nizām-e Qānūnī, dar Barābar-e Kārbast-e «Uṣūl-e Lafẓī» bih Manẓūr-e Kashf-e Murād-e Qānūnguzār [Clarifying the Utilization of "Legal Principles" for Preservation of Legal System Integrity, against Utilization of "Literal Principles" for Discovering Legislators' Intention]. Pazhuheshnameh Hoquq-e Eslami [Journal of Islamic Law Research], 24(4), pp. 647-674. doi: 10.30497/law.2023.245526.3463 [in Persian].
  - 33) Subhani Tabrizi, Jafar (1387 SH/2008, a). al-Mūjaz fī Uṣūl al-Fiqh (Vol. 1). Qom: Imam Sadiq (A.S.) Institute [in Arabic].
  - 34) Subhani Tabrizi, Jafar (1387 SH/2008, b). al-Wasīf fī Uṣūl al-Fiqh (Vol. 1). Qom: Imam Sadiq (A.S.) Institute [in Arabic].
  - 35) Tusi (Sheikh), Mohammad ibn Hasan (1417 AH/1996). al-'Uddah fī Uṣūl al-Fiqh (Vol. 1). Qom: Mohammad Taqhi Alaqbandan [in Arabic].
  - 36) Vahid Behbahani, Mohammad Baqir ibn Akmal (1415 AH/1994). al-Fawā'id al-Ḥā'iriyah (Vol. 1). Qom: Islamic Thought Assembly [in Arabic].



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی